

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»
شماره بیست و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۷: ۲۴۷-۲۲۳
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۱۱
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۱۱

تحول در جنگ‌های نیابتی در دوران پسا جنگ سرد و مدلول‌های آن برای رشته روابط بین‌الملل

حمیرا مشیرزاده*
حسین رضوی**

چکیده

جنگ نیابتی به عنوان جنگی که در آن عملیات جنگی به کنشگرانی احاله می‌شود که به نمایندگی یا به نفع کنشگران دیگر عمل می‌کنند، از پدیده‌های رایج در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود که دانشوران روابط بین‌الملل از ابعاد مختلف به آن توجه داشته‌اند و به دلیل تفاوت‌هایی که با جنگ‌های متعارف دارد، توجه رشته روابط بین‌الملل را به طور خاص جلب کرده است. اما تأثیر این پدیده بر رشته روابط بین‌الملل به صورت نظام‌مند بررسی نشده است. استدلال اصلی این مقاله آن است که هم خود این جنگ و هم تغییراتی که در این پدیده در دوران پس از جنگ سرد شکل گرفته، باعث شده زمینه برای ظهور تغییرات مفهومی و نظری در رشته روابط بین‌الملل فراهم شود. به علاوه تفاوت‌های میان دو دوره نشان می‌دهد که چگونه جنگ نیابتی نوین بسیاری از مفروضات پایه جریان اصلی روابط بین‌الملل را به چالش می‌کشد که از آن جمله می‌توان به آثار ناشی از تکثر کنشگران درگیر در جنگ، کمرنگ شدن مرز میان داخل و خارج، و سطوح تحلیل درهم‌تنیده اشاره کرد. همچنین تنوع رویکردها در تبیین جنگ نیابتی نشان می‌دهد که چگونه این پدیده برای نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل حداقل به شکلی بالقوه، زمینه‌ای نوین برای غنای بیشتر نظری فراهم ساخته است.

واژه‌های کلیدی: جنگ، جنگ نیابتی، رشته روابط بین‌الملل، کارگزاران جنگ نیابتی و دولت حامی.

hmoshir@ut.ac.ir
hussein.razavi77@gmail.com

* نویسنده مسئول: دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران
** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی

مقدمه

رشته روابط بین‌الملل^۱ پیوسته تحت تأثیر عوامل مختلفی تحول یافته است. عوامل مؤثر در تحول رشته روابط بین‌الملل گسترده‌اند؛ اما یکی از موضوعات تجربی تأثیرگذار بر رشته روابط بین‌الملل در چند دهه اخیر، جنگ نیابتی بوده است. جنگ نیابتی^۲ که در آن یک کنشگر/ طرف بنا به درخواست کنشگر/ طرف سوم که در درگیری حضور ندارد وارد جنگ می‌شود (Bar-Siman-Tov, 1984: 272)، یکی از انواع شایع جنگ‌های مدرن محسوب می‌شود.

البته در تمامی دوره‌های تاریخ، نشانه‌هایی از وجود جنگ نیابتی وجود دارد اما از سال ۱۹۴۵ میلادی این نوع جنگ به شکل قابل ملاحظه‌ای در جهان نمود یافته است. در دوران جنگ سرد در غیاب جنگ مستقیم میان ابرقدرت‌ها، جنگ به کنشگران منطقه‌ای انتقال یافت و سازوکار حمایت ابرقدرت‌ها بدون دخالت مستقیم در آن به فراگیر شدن جنگ نیابتی انجامید (Timothy, 2009: 13).

جنگ کوبا و آفریقای جنوبی در نبرد کیتو کوانواله^۳ (منطقه‌ای در نواحی جنوبی آنگولا) (George, 2005: 62-65)، جنگ کره شمالی (جمهوری خلق دموکراتیک کره) و جنوبی (جمهوری کره) از سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۰ میلادی (Malkasian, 2001: 12-14)، جنگ اعراب و اسرائیل در بازه زمانی ۱۹۴۸ تا ۱۹۸۴ (Kinsella & Tillema, 1995: 312-313)، جنگ مجاهدین در افغانستان با شوروی در سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰ میلادی (Fielden & Goodhand, 2001: 7-8)، نمونه‌هایی از تعداد گسترده جنگ نیابتی ایالات متحده و شوروی علیه یکدیگر است. جنگ نیابتی شوروی، ایالات متحده و هم‌پیمانان آنها علیه جمهوری اسلامی ایران در جنگ ایران و عراق (Segal, 1988: 961-962; Sick, 1989: 239-241)، نمونه‌ای خاص در دوره جنگ سرد قلمداد می‌شود که در آن هر دو ابرقدرت به نفع یک طرف وارد می‌شوند.

اما روابط بین‌الملل در دوره پس از جنگ سرد شاهد تحول در جنگ نیابتی به‌ویژه در کنشگران (هم حامیان جنگ و هم کنشگران مجری جنگ) و محیط جنگ بوده است. منطقه‌ای شدن جنگ‌های نیابتی در دوره جدید از وجوه برجسته این نوع از

1. International Relations

2. Proxy War

3. Cuito Cuanavale

جنگ‌ها محسوب می‌شود. در این دوره می‌توان به برخی از این جنگ‌ها اشاره کرد: جنگ‌های نیابتی سودان و اوگاندا (۲۰۰۴-۱۹۸۹) با حمایت از شورشیان داخلی یکدیگر (Prunier, 2004: 359)، جنگ نیابتی پاکستان و عربستان سعودی علیه حکومت مرکزی افغانستان در بحران ۱۹۹۲ (Rubin, 1997: 284)، جنگ ۲۰۰۶ حزب‌الله لبنان با رژیم صهیونیستی به مثابه نمودی از جنگ نیابتی بین ایران، سوریه و رژیم صهیونیستی (El-Hokayem, 2007: 35) جنگ نیابتی منطقه‌ای از سوی کنشگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای در بحران داخلی سوریه از ۲۰۱۱ به بعد (Sottimano, 2016: 9) و در نهایت جنگ نیابتی روسیه با غرب و به‌ویژه دولت مرکزی اوکراین با حمایت از جدایی‌خواهان دونتسک و لوهانسک در شرق اوکراین (Heinsch, 2015: 228-229; Kalb, 2015: 165-167).

توجه علمای روابط بین‌الملل به پدیده جنگ‌های نیابتی و مطالعه موارد متعددی از این جنگ‌ها با توجه به تحول این پدیده در دوران پساجنگ سرد، این سؤال را پیش می‌آورد که تحول جنگ‌های نیابتی بر رشته روابط بین‌الملل چه تأثیراتی داشته است. آثار زیادی درباره جنگ‌های نیابتی در رشته روابط بین‌الملل وجود دارد، اما تعداد اندکی از آنها به ارتباط جنگ نیابتی و رشته روابط بین‌الملل پرداخته‌اند و آن نیز همراه با تمرکز بر یکی از پیامدهای خاص این جنگ‌ها بوده است. به عنوان نمونه، دنیل کریگ به نقش کنشگران غیر دولتی در جنگ‌های نیابتی و نقش روزافزون آنها در دوره پس از جنگ سرد در آفریقا پرداخته (Craig, 2010: 4-6) است. اندرو مامفورد، تعامل میان کنشگران دولتی و غیر دولتی در جنگ‌های نیابتی را برجسته ساخته است (Mumford, 2013b: 45). در نهایت مارتین لوییس کلاوسن با به‌تصور کشیدن بحران اجتماعی و اقتصادی، انزوای سیاسی احزاب یمنی از جمله حوثی‌ها و فرقه‌گرایی داخلی از یکسو و جنگ نیابتی ایران و عربستان و فرقه‌گرایی مذهبی منطقه‌ای، به موضوع پیوستگی داخل و خارج پرداخته است (Clausen, 2015: 16).

اما تعداد بی‌شمار جنگ‌های نیابتی به همراه تعداد زیاد پژوهش در قالب مقاله‌ها، کتاب‌ها و گزارش‌های راهبردی درباره جنگ‌های نیابتی، این انتظار را به وجود می‌آورد که تأثیر تغییرات در جنگ‌های نیابتی و گسترش آنها در دوران پس از جنگ سرد باید در ابعاد وسیع‌تری رشته روابط بین‌الملل را تحت تأثیر قرار داده باشد. دعوی اصلی این مقاله آن است که جنگ‌های نیابتی در دوران پساجنگ سرد منجر

به زمینه‌سازی برای تحولات مفهومی و نظری شده است که به یک اعتبار می‌توان گفت رشته روابط بین‌الملل را پیچیده‌تر کرده است. به عبارت دیگر آنچه در اینجا اهمیت دارد، مدلولات یا تضمینات^۱ و به بیانی دیگر پیامدهای ضمنی این پدیده برای رشته روابط بین‌الملل است. همان‌گونه که در بالا اشاره شد، یکی از منابع تحول در رشته‌های علمی و از جمله در روابط بین‌الملل، رویدادهای بیرونی و تجربی هستند که مطالعه ماهیت آنها و تحولاتشان نه تنها در جهت فهم و تبیین آنهاست، بلکه به شکل ضمنی موجب تغییراتی در مفاهیم، مفروضات، نظریه‌ها و نگرش‌های رشته هم می‌شود. این تغییرات هر چند صراحتاً و با هدف ایجاد تغییر نیستند، لاجرم پیامدهای ضمنی خود را دارند که در بلندمدت می‌تواند عمق و غنای بیشتری به رشته ببخشد.

برای بررسی جنگ‌های نیابتی و تحولات آنها و نیز تضمینات آنها برای رشته روابط بین‌الملل، روش مورد استفاده در این پژوهش در وهله نخست، تحلیل متون بود. دهه‌ها اثر مربوط به جنگ‌های نیابتی در دوره قبل و بعد از جنگ سرد بررسی و تجزیه و تحلیل شده‌اند. این متون شامل کتاب‌ها و مقاله‌ها و گزارش‌های تحقیقاتی درباره جنگ‌های مختلف نیابتی در دهه‌های اخیر است که مورد مطالعه قرار گرفتند و با استفاده از تحلیل کیفی محتوای این متون، مفاهیم مورد استفاده در آنها برای توصیف و توضیح جنگ‌ها و تعاریفی که از این مفاهیم شده است، واریسی شد و نکات تحلیلی که بار نظری داشتند شناسایی شد. سپس با استفاده از روش مقایسه‌ای، دستاوردهای مفهومی و نظری آثار در دو دوره جنگ سرد و پس از آن، مورد مقایسه قرار گرفت.

همان‌گونه که خواهیم دید، مشخص شد که چگونه در دوره بعد از جنگ سرد به تبع دامنه بیشتر و خصوصیات جدید این جنگ‌ها، هم این مفهوم و مؤلفه‌های آن مورد بازبینی قرار گرفته‌اند، هم برخی از مفروضات رشته روابط بین‌الملل به چالش کشیده شده‌اند و هم تلاش رهیافت‌های مختلف برای تبیین این پدیده، زمینه را برای نظریه‌پردازی درباره پدیده جنگ نیابتی فراهم ساخته است.

در ادامه پس از بررسی اجمالی تعاریفی که از جنگ نیابتی صورت گرفته است، مدلولات مفهومی (به شکل ارائه تعاریف جدید از مؤلفه‌های جنگ نیابتی یا ظهور

1. implications

مفاهیم جدید در چارچوب مطالعات و تحقیقات در زمینه این جنگ‌ها) و نظری این جنگ‌ها (در قالب تکرر کنشگران، سطوح تحلیل و رویکردهای تبیینی) بررسی می‌شود.

چیستی جنگ نیابتی

جنگ نیابتی، یکی از پدیده‌های شایع روابط بین‌الملل است. از آنجایی که این نوع از جنگ، فهم رایج در رشته روابط بین‌الملل را از برداشت مرسوم جنگ در جهان مدرن که بر مبنای آن جنگ‌ها صرفاً بین دولت‌ها اتفاق می‌افتند دور می‌سازد، لازم است در وهله نخست بتوانیم به شناختی از این نوع جنگ برسیم. از نظر لغوی واژه نیابت^۱ در فرهنگ آکسفورد به معنای صلاحیت یا قدرت انجام عملی به نفع دیگری و واژه مرکب جنگ نیابتی با در نظر گرفتن درگیری‌های دوره جنگ سرد درگیری غیر مستقیم قدرت‌های بزرگ با یکدیگر تعریف شده است (Oxford Dictionary).

اما از نظر اصطلاحی، نگرش‌های متفاوت موجب تعاریف مختلف درباره جنگ نیابتی شده است. لاومن اشاره می‌کند که تشویق مردم کشور «ب» از سوی کشور «الف» برای جنگ با کشور به منزله جنگ نیابتی است (Loveman, 2002: 30). دویچ، جنگ نیابتی را اینگونه تعریف می‌کند: «جنگ نیابتی، درگیری بین‌المللی بین دو قدرت خارجی در خاک کشور سوم است، به طوری که آن درگیری به صورت جنگ داخلی بروز می‌کند. در چنین حالتی کشورهای خارجی از منابع، سربازان و حتی سرزمین آن کشور به عنوان ابزاری برای دستیابی به اهداف و راهبردهای خارجی بهره می‌گیرند» (Deutsch, 1964: 102).

دائر از کلیدواژه مداخله برای توصیف جنگ نیابتی استفاده می‌کند. محور این تعریف، مداخله نظامی غیر مستقیم برای تأثیرگذاری بر درگیری داخلی است (Dunér, 1981: 353). از منظر منطق، سود و هزینه جنگ نیابتی در صورتی که هزینه آن از مزایای آن کمتر باشد، نوعی جنگ ارزان^۲ است. هزینه‌ها آن چیزی است که یک دولت هنگام حمایت از عامل نیابتی متحمل می‌شود و مزایای آن چیزی است که دولت در قبال آن حمایت به دست می‌آورد. هزینه‌ها و مزایای آن می‌تواند محسوس و نامحسوس باشد

1. proxy
2. cheap war

(Groh & Tyrone, 2010: 4).

در نهایت نورتون به سازوکار حمایتی در جنگ نیابتی تأکید دارد. در نظر وی، جنگ نیابتی شامل دست‌کم یک حامی و یک عامل نیابتی است، به طوری که عامل نیابتی، جنگ خود را برای حامی خود انجام می‌دهد (Thornton, 2015: 866). از تعاریف یادشده چنین برمی‌آید که جنگ‌های نیابتی از دو جزء کلی کنشگران و روابط تشکیل شده است. سه نوع کنشگر در فرایند جنگ‌های نیابتی درگیر می‌شوند: اولین دسته که در فرایند جنگ مستقیماً دخالت نمی‌کنند، کنشگر حامی^۱ / ضامن^۲ اصلی^۳ / خارجی^۴ / پشتیبان^۵ نامیده می‌شود. دومین کنشگر، کارگزار جنگ است که نایب^۶، عامل^۷، جانشین^۸ و مؤکل^۹ نام دارد. کنشگر سومی که جنگ علیه آن اعمال می‌شود، آماج^{۱۰} یا دولت آماج^{۱۱} نامیده می‌شود (Bapat, 2006: 215; Salehyan: 2008: 709; Stein, 1980: 496, 515; Salehyan et al, 2011: 709).

علاوه بر کنشگران، پایه دیگر تشکیل‌دهنده جنگ نیابتی، رابطه میان حامی و عامل نیابتی است. رابطه نیابتی مقدم بر جنگ نیابتی است. حامی دارای منابع و علاقه‌مند به برپایی جنگ است، اما از شرکت مستقیم و مسئولیت‌پذیری در جنگ خودداری می‌کند. برعکس عامل نیابتی، فعالانه در جنگ درگیر است. روابط میان حامی و نایب می‌تواند نامعلوم، سری و یا حتی آشکار باشد. همچنین انگیزه‌ها، منافع و تهدیدات آنها می‌تواند همسو، متفاوت و حتی متضاد باشد. با وجود این آنها در داشتن دشمن واحد مشترکند. حامی با ارائه کمک مادی به عامل نیابتی، عمل جنگ را به آن احاله می‌کند. این کمک نیز در اشکال متفاوتی است (Loveman, 2002: 32). به نظر می‌رسد حساس‌ترین بُعد روابط نیابتی، موضوع کنترل باشد. تلاش حامی در روابط نیابتی، کنترل عامل نیابتی

1. supporter
2. sponsor
3. principal
4. external
5. patron
6. proxy
7. agent
8. surrogate
9. client
10. target
11. target state

است. هاینسچ در این باره به موضوع کنترل کلی^۱ در مقابل کنترل مؤثر^۲ اشاره دارد (Heinsch, 2015: 341-343).



شکل ۱- الگوهای رایج جنگ نیابتی

منبع: (Brewer, 2011: 142)

هر چند الگوهای مختلفی از جنگ‌های نیابتی وجود دارد، می‌توان در شکل (۱) کنشگران و روابط نیابتی موجود در جنگ‌های نیابتی را تشخیص داد. در نتیجه می‌توان گفت که جنگ نیابتی، نوعی درگیری غیر مستقیم میان کنشگران حامی با بهره‌گیری از عاملان نیابتی است، به طوری که حامی از کارگزار پشتیبانی (مادی، غیر مادی) کرده، کارگزار یا به نیابت از آن کنشگر یا به نفع آن وارد درگیری می‌شود. در این بین حامی نسبت به کارگزار، کنترل کلی دارد و هر دو کنشگر دارای دشمن مشترک هستند.

مدلول‌های مفهومی جنگ نیابتی

نخستین دسته از مجموعه تأثیرات جنگ نیابتی بر رشته روابط بین‌الملل، مدلول‌های مفهومی است. از آنجایی که جنگ نیابتی خود پدیده‌ای متحول است، تأثیر تحول این پدیده بر مجموعه عناصر توصیف و تبیین‌کننده آن نیز مشهود است. مفاهیم جنگ نیابتی و شاخص‌سازی روابط نیابتی، مهم‌ترین موضوعات مورد بررسی در این بخش‌اند. محور بخش مفاهیم در درجه اول به استخراج آنها از میان متون مربوط به جنگ‌های نیابتی و در درجه دوم، طبقه‌بندی مفاهیم بر اساس تحول ایجادشده در آنها می‌پردازد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که پدیده جنگ نیابتی باعث تحول مفاهیم موجود از نظر

1. Overall Control
2. Effective Control

معنایی در رشته و از سوی دیگر ظهور مفاهیم جدید شده است. شاخص‌سازی روابط نیابتی نیز به تشخیص این نکته می‌پردازد که چه رابطه‌ای باید میان کنشگران برقرار باشد تا بتوان آن را رابطه نیابتی نامید. در آثار مربوط به جنگ نیابتی، جنبه‌های پراکنده‌ای از مؤلفه‌های روابط نیابتی قابل تشخیص است؛ اما در دوره جدید، تدقیق در شاخص‌سازی روابط نیابتی، عوامل مختلفی را شامل می‌شود.

مفاهیم اصلی جنگ نیابتی

ظهور جنگ نیابتی و تلاش‌هایی که در رشته روابط بین‌الملل برای تبیین آن صورت گرفته، باعث ورود برخی از مفاهیم به مطالعات دانشگاهی این رشته شده است. با مرور آثار دوره جنگ سرد و پس از جنگ سرد درمی‌یابیم که در کنار مفاهیم بدون تغییر جنگ نیابتی (نیابت^۱، حمایت خارجی^۲، حامی - پیرو^۳ و آماج/ دولت آماج^۴) که از نظر معانی و نوشتاری در متون هر دو دوره جنگ سرد و پساجنگ سرد، معانی نسبتاً واحدی را داشته‌اند^(۱)، مفاهیم جنگ نیابتی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول مفاهیمی هستند که در هر دو دوره وجود داشته، اما معانی آنها متحول شده و معانی جدیدی به خود گرفته‌اند و دسته دوم شامل مفاهیمی می‌شود که جدیداً در تحلیل‌های جنگ‌های نیابتی مورد استفاده قرار گرفته‌اند. مهم‌ترین نتیجه قابل حصول از این بخش، تکرار مفاهیم و معانی برای تبیین این پدیده است.

بازمفهوم‌سازی

اولین دسته از مفاهیم در گذر زمان معنای پیشین خود را از دست داده یا علاوه بر حفظ معنای پیشین، خصوصیات جدیدی به خود گرفته‌اند. مفهوم نایب از مهم‌ترین مفاهیمی است که در آن تحول معنایی صورت گرفته است. در دوره جنگ سرد این مفهوم بیشتر به دولت‌های منطقه‌ای اشاره دارد که به نیابت از ابرقدرت‌ها در جنگ‌ها وارد می‌شوند (Dunér, 1981: 353). در جنگ شش روزه، از مفهوم نایبان برای توصیف سوریه، مصر و اسرائیل استفاده شده است که به نیابت از شوروی و ایالات متحده آمریکا

1. proxy
2. external support
3. patron-client
4. target state/target

وارد جنگ با هم شده بودند (Hahn, 2007: 19). در دوره جدید، دامنه شمول مفهوم نیابتی با تأکید بر بهره‌گیری دولت‌ها (به‌ویژه ایالات‌متحده آمریکا) از شرکت‌های نظامی امنیتی و خصوصی^۱ به عنوان نیابت تغییر کرده است (Tonkin, 2011: 48).

مفهوم پیرو نیز همین شرایط را دارد. دولت‌های پیرو در دوره جنگ سرد، قدرت‌های دولتی کوچک‌اند. در جنگ ویتنام و کامبوج (۱۹۷۷)، شوروی و چین عملاً با حمایت از دولت‌های پیرو خود یعنی ویتنام و کامبوج، جنگ نیابتی را بین خود ایجاد کردند (Bellows, 1979: 14-15). با تغییر نظام دوقطبی به چندقطبی، ایالات‌متحده و شوروی دیگر توان حفظ موضع امپراتوری و حمایت از جنگ نیابتی علیه دولت‌های پیرو دشمنان خود را ندارند (Carey, 2012: 1). البته در دوره جنگ سرد نیز در برخی موارد کنشگران غیر دولتی در کنار کنشگران دولتی منطقه‌ای نیز جزء عوامل نیابتی بودند. در جنگ داخلی آنگولا (۱۹۷۵ میلادی)، شوروی به جنبش خلق برای آزادسازی آنگولا^۲ و کوبا از لحاظ تسلیحاتی و مشاوره نظامی کمک می‌کرد (George, 2005: 302-303). اما در دوره پساجنگ سرد این وضعیت دچار تحول شده است؛ زیرا در بسیاری از موارد نیابتی به جای کشورها، تنها کنشگران نظامی غیر دولتی هستند.

مفهوم حامی خارجی نیز در دسته مفاهیم بازسازی‌شده قرار می‌گیرد. ولنتا از مفهوم حامی خارجی برای توصیف رابطه نیابتی بین شوروی، موزامبیک و زامبیا و جنبش‌های شبه‌نظامی آزادی‌بخش از جمله سازمان خلق آفریقای جنوب غربی^۳، اتحادیه آفریقایی ملی‌گرایان زیمبابوه^۴ و اتحادیه آفریقایی خلق زیمبابوه^۵ در مقابل رابطه نیابتی میان ایالات‌متحده آمریکا و آفریقای جنوبی استفاده کرده است (Valenta, 1978: 31). اما در دوره جدید، از این مفهوم برای توصیف جنگ نیابتی پاکستان و ایران در افغانستان استفاده شده است (Maass, 1999: 68).

مفهوم جانشین از مفاهیمی است که در هر دو دوره در اشاره به عاملان جنگ‌های نیابتی به کار رفته، اما مصادیق این مفهوم دچار تحول شده است. در دوره جنگ سرد، انتقال تسلیحات از ایالات‌متحده آمریکا به ایران در دوره پهلوی و مشاوره نظامی و

1. Private Military and Security Company
2. Popular Movement for the Liberation of Angola
3. South West Africa People's Organization
4. The Zimbabwe African Nationalist Union
5. The Zimbabwe African People's Union

تسلیمات شوروی به ویتنام، مصر و سوریه بدون حضور رسمی آن کشورها اهمیت نیروهای جانشین را در راهبرد آن دو کشور برجسته می‌سازد (Towle, 1981: 25). در عصر حاضر، جنگ سایبری یکی از راهبردهای نیابتی تلقی می‌شود. در این نوع جنگ به جای انتقال تسلیمات، رایانه‌ها و سرورهای رایانه‌ای در اختیار عوامل نیابتی قرار می‌گیرند، به طوری که این نوع از جنگ، جای نیروهای جانشین کشور حامی را گرفته است (Mumford, 2013a: 43-44).

ظهور مفاهیم جدید

دومین دسته مفاهیمی هستند که فقط در آثار جنگ‌های نیابتی دوره پساجنگ سرد به کار رفته‌اند. مفهوم تفویض^۱، یکی از مفاهیم جدیدی است که مورد توجه آثار متأخر جنگ‌های نیابتی است. بدیهی است که این مفهوم، مفهومی حقوقی است که در انتقال از مباحث کاملاً حقوقی به فضایی کاملاً غیر حقوقی دچار تعدیل شده است. در اینجا این بحث مطرح است که اجرای جنگ در عصر جدید، از دولت‌ها به شورشیان احاله داده شده است (Salehyan, 2010: 493). روتا، خشونت روس‌ها در اوکراین را به دلیل اینکه از نیروهای نیابتی برای دخالت در آن بهره گرفته‌اند، خشونت تفویضی^۲ می‌نامد (Rauta, 2016: 93).

مفهوم کارگزار/ عامل^۳، مفهوم جدید دیگری است که برای توصیف کنشگری که وظیفه انجام جنگ را به طور مستقیم برعهده دارد، به کار می‌رود. در فرهنگ آکسفورد، کارگزار به معنی شخصی است که به نفع شخص یا گروهی دیگر عمل می‌کند (Oxford Living Dictionary). در بحران افغانستان (۱۹۹۲-۱۹۹۶)، مفهوم کارگزار برای شبه‌نظامیان طالبان به کار می‌رفت. در این بحران، پاکستان برای به قدرت رسیدن طالبان تلاش می‌کرد و در مرحله بعد حفظ آنها در قدرت، محور تلاش‌های آن بود. پس از حمله امریکا نیز تداوم دادن به فعالیت طالبان در کنار ایجاد ارتباط با حلقه حقانی^(۳)، محور عملیات نیابتی پاکستان در افغانستان بوده که ناشی از ترس پاکستان از نفوذ هند

1. delegation
2. delegative violence
3. agent

در افغانستان و فعالیت این کشور به نفع نیروهای مخالف طالبان تلقی می‌شود (Lynch, 2015: 125-131).

شاخص‌سازی برای روابط نیابتی

یکی دیگر از تحولات در حوزه مطالعه جنگ نیابتی، تلاش برای تعیین شاخص برای متغیرهای اصلی مرتبط با این مفهوم است که بیانگر اهمیت آن برای رشته و تلاش برای علمی ساختن تحقیقات و مطالعات است. شاخص‌سازی برای مفاهیم به معنای آن است که مؤلفه‌های مفهوم مشخص می‌شود و دامنه تعریف با تعریف عملیاتی آن تدقیق می‌شود. دانشکده مطالعات صلح و تعارض دانشگاه اوپسالا در قالب برنامه جامعی با عنوان «برنامه داده‌های درگیری اوپسالا»^۱ اقدام به شاخص‌سازی روابط نیابتی کرده است. در این برنامه^(۲) از مفهوم «حمایت خارجی» به جای رابطه نیابتی برای توصیف درگیری‌ها استفاده می‌شود. اما همان‌طور که اشاره شد، حمایت خارجی یکی از مفاهیم کلیدی در آثار مرتبط با جنگ‌های نیابتی است. متغیرهای تحلیلی این برنامه که داده‌های بحران‌ها از سال‌های ۱۹۷۵ تا ۲۰۰۹ را شامل می‌شود، در بردارنده این موارد می‌شود: در چه سالی، در کدام بحران، کدام کنشگر یا کنشگرانی، چه نوع حمایت‌هایی را به کدام کنشگر یا کنشگرانی اعطا کرده‌اند (UCDP External Support Dataset). روند حمایت خارجی، تنوعی از انواع حمایت‌های خارجی را در برمی‌گیرد که در ذیل ده مقوله طبقه‌بندی شده است. شاخص‌های مربوط به روابط نیابتی در جدول (۱) آمده است.

جدول ۱- شاخص‌های روابط نیابتی بر اساس داده‌های UCDP

شماره	حمایت‌های خارجی	شماره	حمایت‌های خارجی
۱	تدارک سربازان	۶	کارشناسان آموزشی
۲	دسترسی به سرزمین	۷	تأمین منابع مالی و اقتصادی
۳	زیرساخت‌های جاسوسی و نظامی	۸	اطلاعات
۴	تسلیمات	۹	اشکال دیگر حمایت
۵	تدارکات مادی	۱۰	اشکال نامشخص حمایت

منبع: (Croicu et al., 2011: 15-17)

به این ترتیب جنگ نیابتی، مجموعه‌ای از مفاهیم را با خود به رشته روابط بین‌الملل آورده است که نگاه سنتی به جنگ و روابط بین‌الملل را تغییر می‌دهد و در تلاش برای تدقیق در مطالعات درباره این جنگ‌ها نیز تعریف عملیاتی و شاخص‌سازی برای رابطه نیابتی وارد مطالعات بین‌المللی شده است.

مدلول‌های نظری جنگ نیابتی

جنگ‌های نیابتی علاوه بر مدلول‌های مفهومی، حائز مدلول‌های نظری برای رشته روابط بین‌الملل نیز بوده است. از مهم‌ترین این مدلول‌ها می‌توان به چالشی اشاره کرد که در برابر مفروض‌های بخشی از جریان اصلی نظری در روابط بین‌الملل و به طور خاص واقع‌گرایی و نولیبرالیسم ایجاد می‌کند. در اینجا به این چالش‌ها می‌پردازیم.

تکثر کنشگران در مقابل دولت‌محوری و روابط بین آنها

دولت‌محوری از ویژگی‌های جریان اصلی نظری در روابط بین‌الملل و به‌ویژه واقع‌گرایی است. این دولت‌محوری در نوواقع‌گرایی، نهادگرایی نولیبرال و نیز مکتب انگلیسی عملاً با تأکید بیشتر بر قدرت‌های بزرگ همراه بوده است. با وجود اهمیت کنشگری دولت‌ها، آنچه در بحث‌های مربوط به جنگ نیابتی دیده می‌شود، توجه روزافزون به انواع کنشگرانی است که نه تنها دولت‌های کوچک‌تر، بلکه کنشگران غیر دولتی مختلفی را در برمی‌گیرد.

از یکسو نقش کنشگران منطقه‌ای در جنگ‌های نیابتی دوره پساجنگ سرد برجسته است؛ زیرا دولت‌های منطقه‌ای از راهبرد جنگ نیابتی برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود استفاده می‌کنند؛ از سوی دیگر بایستی به اهمیت کنشگران غیر دولتی در جنگ نیابتی توجه کرد. هر چند تأکید بر کنشگران غیر دولتی، موضوع کاملاً جدیدی نیست و در نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل از جمله فراملی‌گرایی، نظریه نظام جهانی و نظریه انتقادی به اهمیت کنشگری آنها در روابط بین‌الملل توجه شده است (ر.ک: مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۳۲-۳۳، ۳۵-۳۷، ۶۰، ۲۰۹ و ۲۳۶)، نقش آنها را برعکس نظریه‌های یادشده که عمدتاً

بر اهمیت کنشگران غیر دولتی در سیاست ملایم یا پایین^۱ تأکید دارند، باید در سیاست حاد یا بالا^۲ جست‌وجو کرد. در جنگ‌های نیابتی، جنگ به کنشگران غیر دولتی احاله می‌شود که همین موضوع اهمیت کنشگری آنها را در روابط بین‌الملل نشان می‌دهد.

کنشگران مختلفی در جنگ‌های نیابتی دوره پساجنگ سرد درگیر هستند. به تعدادی از این موارد می‌توان اشاره کرد: در بحران ۲۰۱۱ سوریه، نقش دولت‌های منطقه‌ای چون عربستان، اردن، قطر، ترکیه، کویت در برپایی جنگ نیابتی علیه سوریه برجسته است (Hokayem, 2014: 65-66; Marshall, 2016: 183). جنگ نیابتی پاکستان علیه هندوستان در مناقشه جامو و کشمیر از دهه ۱۹۹۰ با حمایت آن کشور از شبه‌نظامیان آموزش‌دیده پاکستانی، حزب المجاهدین، جبهه آزادی‌بخش جامو و کشمیر^۳ و حرکت الانصار در جریان است (Kanwal, 1999: 56-59). جنگ نیابتی سودان و اوگاندا صرفاً به عوامل نیابتی ارتش آزادی‌بخش مردم سودان^۴ و گروه مقاومت لُرد^۵ در خاک یکدیگر ختم نشد. جنبه دیگری از این جنگ در خاک همسایه غربی آنها، کنگو، با حمایت سودان از جبهه آزادی‌بخش کرانه غربی نیل^۶، ارتش آزادی‌بخش مسلمانان اوگاندا^۷، جنبش متحد دموکراتیک^۸، نیروهای متحد دموکراتیک^۹ و حمایت اوگاندا و رواندا از اتحاد نیروهای دموکراتیک برای آزادی^{۱۰}، ارتش میهن‌پرستان رواندا^{۱۱} و نیروی دفاع از مردم اوگاندا ادامه یافت (Eriksen, 2005: 1104; Prunier, 2004).

سازوکارهای حمایت نظامی کنشگران منطقه‌ای از کنشگران غیر دولتی از جمله حمایت پاکستان از حزب اسلامی، حرکت ملی اسلامی و طالبان، حمایت روسیه از جمعیت الاسلام و حرکت ملی اسلامی، حمایت ازبکستان و تاجیکستان از حرکت ملی اسلامی، حمایت ایران از حزب وحدت و جمعیت اسلامی، حمایت هندوستان از جمعیت

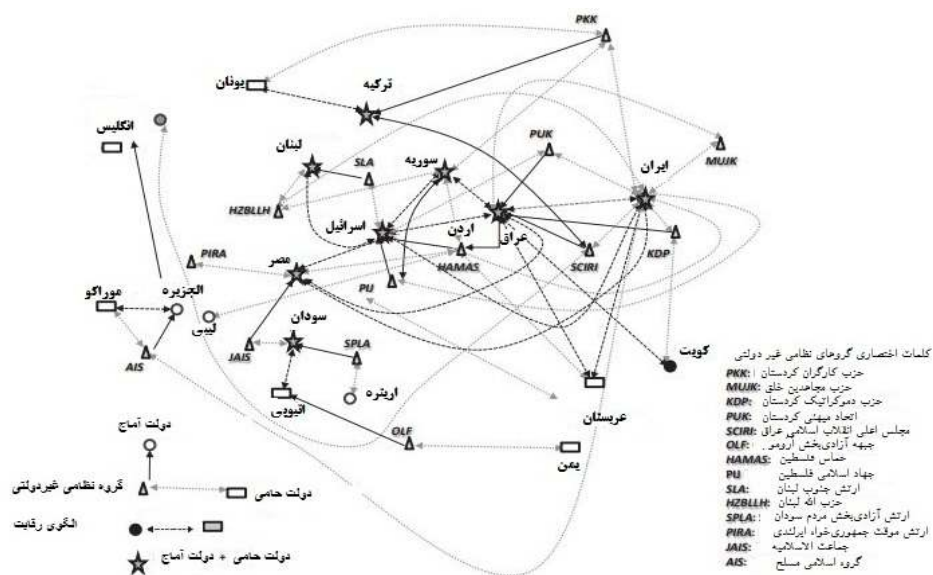
1. Low Politics
2. High Politics
3. The Jammu and Kashmir Liberation Front
4. Sudan People's Liberation Army
5. Lord Resistance Army
6. West Nile Bank Liberation Front
7. Uganda Muslim Liberation Army
8. Allied Democratic Movement
9. Allied Democratic Forces
10. Alliance des Forces Démocratiques pour la Libération
11. Rwandese Patriotic Army

اسلامی و حمایت‌های عربستان از حزب اتحاد اسلام و طالبان، نشانه‌های روابط نیابتی درهم‌تنیده در جنگ داخلی ۱۹۹۲ افغانستان است (Khalilzad, 1995; Khalilzad & Byman, 2000: 66-67; Rubin, 1997: 286; Rashid, 1996).

در دهه ۱۹۹۰ سوریه با حمایت از حزب کارگران کردستان / پ.ک.ک به نوعی وارد جنگ نیابتی علیه ترکیه شد. این وضعیت با ارسال تسلیحات توسط ایالات متحده به باقی پ.ک.ک، حزب دموکراتیک کرد^۱ و یگان مدافع خلق^۲ شروع‌کننده جنگ نیابتی در در شمال سوریه است (Thornton, 2015: 872, 876). این موارد تنها تعداد اندکی از کنشگران درگیر در ده‌ها جنگ نیابتی است که در جهان روابط بین‌الملل به وقوع می‌پیوندد.

در کنار دولت‌ها، کنشگران غیر دولتی نیز نقش حامی جنگ‌های نیابتی را بر عهده دارند. نقش آفرینی این گروه‌ها برعکس دولت‌ها که انگیزه‌های راهبردی و ژئوپلیتیکی دارند، مبتنی بر احساسات مذهبی، نگاه‌های ایدئولوژیکی و پیوندهای قومی است (Byman et al., 2001: xiv). جوامع دور از وطن^۳، نقش مهمی در حمایت‌های خارجی از شورشیان داخل مرزها به دست آورده‌اند. آنها نقش مهمی در حمایت از شورشیان تامیل در سریلانکا، چریک‌های عراق در ترکیه و سازمان آزادی‌بخش فلسطین داشته‌اند. نقش پناهندگان^۴ نیز کمتر از این نیست. پناهندگان کارن^۵ به اتحاد ملی کارن^۶ در برمه کمک می‌کردند. افغانی‌های پناهنده به پاکستان در شکل‌گیری و حمایت از طالبان بسیار مؤثر بوده‌اند. گروه‌های چریکی نیز سهم زیادی در آموزش و اعزام نیرو برای شورشیان داخلی داشته‌اند، مانند حمایت جبهه میهن‌پرستی ملی لیبیا از جبهه انقلابی و متحد^۷ سیرالئون (همان: ۵۵-۷۴).

-
1. Partiya Yekitiya Demokrat
 2. Yekineyen Parastina Gel
 3. Diaspora
 4. Refugees
 5. Karen refugees
 6. The Karen National Union
 7. Revolutionary United Front



شکل ۲- ساختار شبکه‌ای از گروه‌های نظامی غیر دولتی

و دولت‌های آماج در خاورمیانه ۱۹۹۳

منبع: (Maoz & San-Akca, 2012: 728)

روابط درهم‌تنیده میان کنشگران در جنگ‌های نیابتی، رشته روابط بین‌الملل را به سمت پیچیدگی سوق داده است. در جنگ‌های نیابتی، کنشگران منطقه‌ای دولتی و کنشگران نظامی غیر دولتی، الگوی روابط چندسطحی را به نمایش می‌گذارند. برخی از کنشگران حامی، برخی آماج و برخی دیگر کارگزار جنگ هستند. حاصل این روابط تکثر و پیچیدگی است (شکل ۲).

برخی از کارگزاران جنگ نیابتی به واسطه کمک‌های فرامرزی توانسته‌اند تحولات زیادی به وجود بیاورند. طالبان در جنگ داخلی افغانستان بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ با حمایت پاکستان و کشورهای عربی توانست تبدیل به حکومت شود (Rashid, 1996: 60). پس از شکست‌های متعدد دولت‌های عرب در مقابل اسرائیل از سال‌های ۱۹۴۸، حزب‌الله در خاک لبنان توانست به افسانه شکست‌ناپذیری اسرائیل در جنگ ۲۰۰۶ پایان دهد (El-Hokayem, 2007: 35). شبه نظامیان جنبش آزادی‌بخش مردم سودان با

حمایت‌های اوگاندا در سال ۲۰۱۱ واحد جدید سودان جنوبی را تشکیل دادند (Ylönen, 466: 2014). در بحران یمن، حوثی‌ها توانستند با پیشروی خود در مارس ۲۰۱۵، از یک کنشگر نظامی غیر دولتی تبدیل به کنشگر دولتی شوند (Iqbal, 2015: 61).

به این ترتیب فرارفتن از دولت‌محوری و اجتناب از تمرکز بر قدرت‌های بزرگ از ویژگی‌های جنگ‌های نوین نیابتی ناشی می‌شود که به توجه به کنشگران مختلف اعم از دولتی و غیر دولتی منجر می‌گردد. از یکسو قدرت‌های بزرگ جهانی و از سوی دیگر قدرت‌های منطقه‌ای به عنوان کنشگران دولتی مورد توجه هستند و از سوی دیگر، گروهی از کنشگران مانند جنبش‌های اجتماعی، گروه‌های قومی، نیروهای مذهبی و حتی کارتل‌ها و شرکت‌ها و... به عنوان کنشگران غیر دولتی در زمینه جنگ‌های نیابتی دیده می‌شوند و این به معنای آن است که جنگ‌های نیابتی بیش از پیش پارادایم دولت‌محور سنتی روابط بین‌الملل را به چالش کشیده است.

کدر شدن مرز میان داخل و خارج و سطح تحلیل درهم‌تنیده

بحث تمایز میان داخل و خارج از مفروضات برخی از نظریه‌های مهم روابط بین‌الملل و به طور خاص واقع‌گرایی است. اینکه نبود یا ضعف روابط اجتماعی در سطح بین‌الملل در تضاد آن با داخل قرار دارد، اینکه قلمرو داخل، قلمرو روابط قوی اجتماعی و شکل‌گیری مناسبات اخلاقی است، اینکه آنا‌رشی سطح بین‌الملل در تضاد با سلسله‌مراتب موجود در روابط داخلی است و اینکه قلمرو بین‌الملل، قلمرو ناامنی و داخل قلمرو امنیت است، در آثار کسانی چون مورگنتا (۱۳۷۵)، والتس (۱۹۷۹) و وایت (۱۳۸۵) بیان شده است. اما در مقابل برخی از نظریه‌های روابط بین‌الملل از جمله وابستگی متقابل، نظریه انتقادی و پس‌اساختارگرایان این تمایز را تا حد زیادی زیر سؤال برده‌اند (ر.ک: مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۵۳-۵۱، ۶۱، ۱۵۸، ۲۴۰-۲۳۹، ۲۷۱-۲۷۳): تأثیر جنگ نیابتی بر موضوع داخل و خارج چیست؟

وجود جنگ‌های نیابتی جدید به گونه‌ای بازتولید آنا‌رشی بین‌المللی در داخل دولت است و نمی‌توان به آسانی قلمرو داخلی را از قلمروی خارجی متمایز دانست. از یکسو نظم و امنیت مورد انتظار در جوامع دستخوش این جنگ‌ها دیده نمی‌شود و از سوی دیگر، عوامل و نیروهای بیرونی در شکل‌گیری و تحولات این جنگ‌ها مؤثر هستند.

بسیاری از کشورهای که با جنگ‌های داخلی تبدیل شده به جنگ‌های نیابتی روبه‌رو هستند، در قاره آفریقا قرار دارد. عناصر داخلی در این کشورها برای ماندن در قدرت، شورش‌های مدنی را به سمت مرزها هدایت می‌کنند تا با ناامن ساختن کشورهای همسایه، مسائل سیاست داخلی را سامان ببخشند. کشور سودان برای رفع مشکلات داخلی از جمله فعالیت گروه‌های شورشی در دارفور، مشکلات اقتصادی، ساختار نابسامان سیاسی با حمایت از جانجاوید^۱ و اتحاد نیروها برای دموکراسی و توسعه^۲ از راهبرد جنگ نیابتی علیه کشور چاد حمایت کرده است (De Maio, 2014: 35, 38-39).

جنگ‌های نیابتی با تأکید بر نقش پناهگاه‌های شورشی، نفوذپذیری مرزهای ملی و نسبی شدن حاکمیت دولت‌ها را برجسته ساخته است. باید اشاره کرد که حاکمیت دولت‌ها به واسطه مرزها که یکی از مهم‌ترین نهادهای نظام بین‌الملل مدرن هستند، قوام یافته است. در جنگ‌های داخلی، دولت توان زندانی کردن، سرکوب و بازداشت، انهدام و حذف هرگونه اختلال‌گری را بنا بر اقتدار عالی خود دارد. اما عناصر شورشی با درک الگوهای دوستی و دشمنی بین دولت‌ها برای جلوگیری از سرکوب در سرزمین دولت‌های همسایه به ایجاد پناهگاه برای مقاصد مختلف (تجدید نیرو، سربازگیری، تدوین عملیات و...) می‌پردازند. ورود دولت آماج به خاک کشور میزبان از یکسو احتمال درگیری نظامی را بین دو کشور افزایش می‌دهد و از سوی دیگر بسیار هزینه‌بر خواهد بود. حمله اوگاندا برای تعقیب ارتش مقاومت لرد در خاک سودان بسیار هزینه‌بر بود و حمله اسرائیل در ۱۹۸۲ برای تعقیب سازمان آزادی‌بخش فلسطین در خاک لبنان با شکست اسرائیل پایان یافت (Salehyan, 2007: 219, 221-223).

موضوع حاکمیت و جنگ نیابتی اخیراً درباره جنگ نیابتی شرق اوکراین نیز مورد توجه واقع شده است. دخالت غیر مستقیم روسیه در جمهوری‌های خودمختار لوهانسک و دونتسک با حمایت از عناصر شورشی، تأمین تسلیحات و فرستادن مشاور نظامی منجر به ایجاد جنگ نیابتی روس‌ها با دولت مرکزی اوکراین شده است (Kalb, 2015: 165-). به صورت کلی نوع مداخله روس‌ها در شرق و جنوب اوکراین، نقض درونی حاکمیت^۳ تلقی شده است که هدف آن ایجاد منطقه سیاسی حائل

1. Janjawid

2. The Union of Forces for Democracy and Development

3. inward sovereign defection

حائل از طریق حمایت از گروه‌های شورشی است (Rauta, 2016: 94, 102-103). بسط چنین مباحثی در رشته روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که جنگ نیابتی، یکی از پدیده‌های مهم عصر حاضر است که چالش بزرگی برای حاکمیت دولت پدید آورده است. مباحث مربوط به سیاست داخل و خارج در جنگ‌های نیابتی با موضوع سطح تحلیل، ارتباط تنگاتنگی دارد. در این راستا این مسئله مطرح است که جنگ‌های نیابتی در چه زمینه‌ای ایجاد می‌شوند و تداوم می‌یابند؟ اصولاً برای درک پیچیدگی‌های سیاست بین‌الملل معمولاً از سه سطح تحلیل فرد، سطح داخلی (دولت یا جامعه) و نظام بین‌الملل استفاده می‌شود. سطح فردی با تصمیم‌گیرندگان منفرد یا رهبران دولت‌ها سروکار دارد؛ سطح داخل، علت رویدادها را در نظام داخلی دولت‌ها جست‌وجو می‌کند؛ سطح نظام نیز تمرکز خود را بر نظام بین‌الملل و منطق حاکم بر آن به عنوان نیروی اصلی علی قرار می‌دهد (Nau, 2009: 5-6). فرض بر این است که جدا کردن سطوح تحلیل به سازمان‌دهی تفکر کمک می‌کند و می‌توان به تصویر مناسب‌تری از واقعیت بین‌المللی دست یافت.

درباره جنگ‌های نیابتی باید اذعان کرد که تبیین این جنگ‌ها از یک سطح تحلیل واحد به دشواری امکان‌پذیر است؛ زیرا جنگ‌های نیابتی، زمینه‌های محلی و بین‌المللی دارند (Mumford, 2013b: 11). با توجه به اینکه در دوره جدید، جنگ‌های نیابتی در قالب جنگ‌های داخلی، مخاصمات مسلحانه داخلی و بحران‌های داخلی رخ می‌دهد، بهترین راه رفع این مشکل این است که متناسب با زمینه‌های بروز محلی و فرامحلی جنگ‌های نیابتی و همچنین روابط پیچیده جنگ‌های نیابتی، سطح تحلیل پیچیده‌تری مورد توجه قرار گیرد.

همین موضوع، مدل‌های قابل توجه دیگری را از ناحیه جنگ‌های نیابتی برای رشته روابط بین‌الملل ایجاد کرده است. جنگ‌های نیابتی دوره پس از جنگ سرد، هر چند معنای راهبردی خود را (معنای غالب جنگ نیابتی در دوره جنگ سرد) برای کنشگران فرامحلی حفظ کرده است، عامل‌های متنوعی که بیشتر آنها عوامل داخلی‌اند (یعنی هم آن بُعد از سطح داخلی که با عنوان سطح اجتماعی می‌شناسیم و هم سطح دولت)، در ایجاد چنین جنگ‌هایی در دوره جدید نقش داشته‌اند. نابسامانی‌های داخلی در ابعاد مختلف آن از جمله تکثر قومی، حکومت اقلیت، محدودیت حقوق شهروندی،

توزیع نابرابر ثروت، تورم، افول اقتصادی و به تبع اینها نارضایتی بخش‌هایی از جامعه در شکل‌گیری شرایط منتهی به جنگ نیابتی مؤثر است و دخالت کنشگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در بحران‌های داخلی، یکی از جنبه‌های جنگ نیابتی را به نمایش می‌گذارد (Lister, 2015: 19-30).

بنابراین با قرار گرفتن بیشتر جنگ‌های نیابتی در قالب جنگ‌های داخلی، متغیرهای داخلی در ایجاد و تشدید جنگ‌های نیابتی، نقش گسترده‌ای ایفا می‌کنند. همین موضوع علاوه بر کدر ساختن تمایز میان داخل و خارج، تفکیک بین سطوح تحلیلی داخل و خارج را نیز دشوار می‌کند. همه این متغیرها به گونه‌های مختلف به لزوم به هم پیوستگی سطوح تحلیل در تبیین جنگ‌های نیابتی اشاره دارند. پیش از این در روابط بین‌الملل، جیمز روزنا پیوستگی دو سطح ملی و بین‌المللی را با مفهوم «نظام‌های نفوذپذیر» بیان کرده بود که در آن تخصیص ارزش‌ها در داخل تحت تأثیر وقایع بیرون و اثرگذار بر آن است (سیف‌زاده، ۱۳۶۸: ۱۸۰-۱۸۴). درباره جنگ‌های نیابتی نیز نه تنها پویای‌های تصمیم‌گیری، بلکه پویای‌های اجتماعی و سیاسی، جملگی از وقایع خارجی تأثیر می‌پذیرند و به نوبه خود آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

تلاش برای تبیین ظهور جنگ نیابتی

هر چند هنوز در حوزه نظریه‌پردازی درباره جنگ نیابتی در رشته روابط بین‌الملل کار جدی صورت نگرفته است، پژوهش‌هایی که در زمینه جنگ‌های نیابتی وجود دارد، گاه بدون اینکه مستقیماً و صراحتاً وارد این عرصه شود، از علل و عواملی نام برده یا آنها را مورد واکاوی قرار داده که در ظهور این نوع جنگ مؤثرند. می‌توان گفت این عوامل تلاش برای زمینه‌سازی برای نظریه‌پردازی در این حوزه است. برجستگی برخی از این علل، مؤید این نکته است که پدیده جنگ نیابتی، دیدگاه‌های نظری مختلفی را در این رشته به خود مشغول ساخته است. می‌توان مجموعه این تلاش‌ها را در قالب چهار رهیافت نظری حاکم در رشته روابط بین‌الملل (برگرفته شده از دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۹۴) به صورت کلی مورد اشاره قرار داد:

۱- رهیافت قدرت‌محور: در این رهیافت که بیشتر به نظریه واقع‌گرایی تهاجمی

نزدیک است، تأکید بر قدرت دولت‌ها در ایجاد جنگ‌های نیابتی بر اساس توانمندی‌های مادی دارد. در این رویکرد صرفاً نظامی-امنیتی، مهم‌ترین محور مباحث بیشتر متوجه قدرت دولت حامی است. به نظر می‌رسد نقش کنشگرانی که نهاد جنگ به آنها احاله شده، در حاشیه است. دلایل اصلی ظهور جنگ‌های نیابتی در رهیافت قدرت‌محور را می‌توان در چند مورد خلاصه کرد؛ اعمال قدرت^۱: دولت‌ها به واسطه کنشگران غیر دولتی روند اعمال قدرت را در روای مرزهای خود اعمال می‌کند. تضعیف و بی‌ثبات ساختن (کشور) همسایه^۲: دولت‌ها به صورت ملموس به واسطه یک کنشگر دیگر، ناامنی را در کشور دیگر ایجاد می‌کنند. تغییر رژیم^۳: گاه کنشگران حامی با قصد براندازی، از کنشگران غیر دولتی (به زبان بیمن، تروریست‌ها) حمایت می‌کنند (Byman, 2005: 37-39).

۲- رهیافت امنیت‌محور: در این رهیافت که مورد تأکید واقع‌گرایان تدافعی است، دلایل ظهور جنگ نیابتی مانند رهیافت قدرت‌محور بر اساس مؤلفه نظامی - امنیتی تبیین می‌شود و همچنین تأکید بر نقش‌آفرینی اصلی دولت‌ها در قالب کنشگران حامی دارد؛ اما با این تفاوت که در این رویکرد، ظهور جنگ‌های نیابتی به علت تأکید بر ثبات و امنیت دولت حامی است. یکی از تلاش‌های مربوط به این رهیافت، ارائه تبیینی از ظهور جنگ نیابتی و معمای امنیت^۴ است. افزایش قدرت دولت‌ها به واسطه وجود آناارشی باعث ایجاد هراس در کنشگران دیگر و تصور کمبود امنیت در آنها می‌شود. واکنش دولت‌ها به این وضع، شرایط پیچیده و بغرنجی از افزایش قدرت از سوی یکدیگر است (Jervis, 1978: 178-179).

در همین چارچوب، رهبرانی که از قدرت نظامی دولتی احساس هراس می‌کنند، اگر به این اعتقاد رسیده باشند که کنشگران دیگری نیز با آن دولت دارای تضاد منافع هستند، به آزادسازی نظامی و حمایت مالی از کنشگران دارای منافع مشترک می‌پردازند و با پذیرش آن کنشگران، جنگ نیابتی بین آنها آغاز می‌شود (Mumford, 2013b: 42-).^{۴۳} همچنین ظهور جنگ نیابتی می‌تواند ناشی از تأمین امنیت داخلی^۵ دولت‌ها نیز

1. Projecting power
2. Weaken and destabilize a neighbor
3. Changing a regime
4. Security Dilemma
5. internal security

باشد. در این صورت تلاش دولت، تأمین ثبات خود به واسطه سرکوب مخالفان از طریق عوامل نیابتی است (Byman et al, 2001: 35).

۳- رهیافت منفعت‌محور: این رهیافت به علت تأکید بر سود اقتصادی ناشی از جنگ‌های نیابتی و همچنین دوری از زیان‌های ناشی از جنگ‌های مستقیم، به دیدگاه‌های لیبرال نزدیک است. کنشگران جنگ در این دیدگاه مانند دیدگاه قدرت‌محور و امنیت‌محور عقلانی‌اند و به دنبال بیشینه ساختن سود و کمینه ساختن زیان هستند. اما فرق این رهیافت با دو رهیافت یادشده در این است که عقلانیت در این رهیافت شامل کنشگران غیر دولتی نیز می‌شود. همچنین در رهیافت حاضر به جای توجه به روابط صرفاً دولتی به روابط بین کنشگر حامی و کارگزار و محیط بین‌الملل نیز می‌شود. البته باید اشاره کرد که سود و هزینه در این رهیافت صرفاً مادی نیست. علاوه بر هزینه‌بر بودن جنگ تمام‌عیار، اجتناب از واکنش‌های بین‌المللی در قالب تحریم‌های جهانی، تهدید صلح و امنیت نظام بین‌الملل، محکومیت، ائتلاف بین‌المللی علیه آن کشور و نیز عامل نامشروع برای مردمان دولت، آماج همگی زیان‌های جنگ‌های مستقیم است؛ در حالی که پشت پرده بودن روابط بین دولت حامی و عوامل نیابتی، احتمال اتفاق نظر جامعه بین‌الملل و واکنش‌های منفی آن نسبت به دست داشتن آن دولت در ایجاد جنگ را منتفی می‌کند و نیز مشروعیت دولت حامی را نزد مردم دولت آماج حفظ می‌کند (Salehyan, 2010: 304-305).

امروزه تحقق منافع ملی از طریق جنگ به دلیل فناوری‌های نظامی مرگبار، انتشار تسلیحات کشتار جمعی، اقتصاد درهم‌تنیده جهانی، ترس از طرد شدن از سوی جامعه جهانی و حتی مقاومت از سوی مردمان خود دشوار شده است. به عبارت بهتر منسوخ شدن جنگ، راه را برای ظهور این پدیده باز کرده است (Loveman, 2002: 35-38).

۴- رهیافت معنای‌محور: توجه این رهیافت کم و بیش سازه‌انگاران بر انگاره‌های غیرمادی و اساساً فرهنگی است که به رفتار کنشگران جنگ نیابتی جهت می‌دهد. کنشگران دولتی و غیر دولتی زیادی در هستی‌شناسی این رهیافت مورد تأکید است. نکته جالب توجه این است که عقلانیت محاسبه‌گر دولت‌ها تحت تأثیر عوامل یادشده قرار می‌گیرد و تعدیل می‌شود. برخی از نویسندگان در کنار دلایل مادی ظهور جنگ

نیابتی صریحاً بر عواملی مانند حمایت از هم‌مذهبان^۱، حمایت از هم‌قومان^۲ و ایدئولوژی^۳ نام می‌برند (Byman et al., 2001: 36-39). برخی دیگر در بررسی جنگ نیابتی خاصی در یک منطقه جغرافیایی به عوامل غیر مادی اشاره دارند. به طور نمونه حمایت غیر مستقیم روس‌ها از مردمان شرق اکراین در جمهوری‌های خودمختار لوهانسک و دونتسک به دلیل نزدیکی زبانی و قومی با روسیه عنوان می‌شود (Marten, 2015: 190). رویکردهای متفاوت تبیینی به پدیده جنگ نیابتی نشان می‌دهد که دلایل متفاوتی می‌تواند در ظهور جنگ‌های نیابتی مؤثر باشد. هر یک از این دیدگاه‌ها، بخشی از واقعیت موجود در جنگ‌های نیابتی را برجسته می‌سازد. همچنین رویکردهای نظری با توضیح این پدیده، توان تبیینی خود را به منصفه ظهور می‌رسانند که حاصل آن تعدد رویکردهای نظری در مطالعه این پدیده است.

نتیجه‌گیری

تحول در جنگ‌های نیابتی در دوران پساجنگ سرد و انعکاس آن در تحقیقات و مطالعات در این زمینه، رشته روابط بین‌الملل را تحت تأثیر قرار داده، اما از موضوعاتی است که کمتر به شکل مستقیم به آن پرداخته شده است. در این مقاله، مدل‌های جنگ نیابتی برای رشته روابط بین‌الملل از نظر مفاهیم، روابط بین کنشگران، سطح تحلیل و واحدهای تحلیل بررسی شد. همان‌گونه که اشاره شد، تحول این مؤلفه‌ها از سادگی به سمت پیچیدگی، لاجرم رشته روابط بین‌الملل را نیز به سمت پیچیدگی بیشتر سوق می‌دهد.

مدل‌های مفهومی به موضوع مفاهیم کلیدی جنگ نیابتی و روابط نیابتی اختصاص یافت و تحول ایجادشده در آنها به واسطه پدیده جنگ نیابتی بررسی شد. دیدیم که تکثر معانی و ظهور مفاهیم جدید و همچنین شاخص‌سازی برای روابط نیابتی، مهم‌ترین مدل‌های مفهومی جنگ نیابتی برای رشته روابط بین‌الملل است. بدیهی است که مفاهیم متعددی برای توصیف و تبیین این پدیده به وجود آمده یا بازتعریف شده است

-
1. Support Coreligionists
 2. Support Co-Ethnics
 3. Ideology

که بیانگر پیچیده‌تر شدن تحلیل و تبیین آن است. همچنین نشان داده شد که چگونه ماهیت جنگ نیابتی در دوران پساجنگ سرد، بخشی از مفروض‌های نظری پایه در روابط بین‌الملل را هم به چالش می‌کشد.

در شرایطی که کنشگری واحدهای غیر دولتی در حوزه مسائل اقتصادی - اجتماعی، دهه‌هاست مطرح شده، اما در حوزه جنگ همیشه به نظر می‌رسید که دولت‌ها، واحدهای اصلی کارگزاری هستند. اما تجربه جنگ‌های نیابتی در چند سال اخیر، اهمیت روزافزون کنشگران غیر دولتی و نیز قدرت‌های کوچک را نشان می‌دهد. همچنین از آنجا که پدیده جنگ‌های نیابتی اساساً ناشی از درهم‌تنیدگی کنشگران داخلی و خارجی و تعاملات در سطوح مختلف و نیز تأثیر و تأثرات میان‌سطحی و نیز به زیر سؤال رفتن دوگانه پایه در جریان اصلی روابط بین‌الملل (یعنی امنیت داخلی در برابر ناامنی و آنارشی بین‌المللی) است، مفروض‌های اصلی روابط بین‌الملل را که به ساده‌سازی در مطالعه آن نیز کمک می‌کنند، بیش از پیش به چالش می‌کشد. بخشی از مدل‌های نظری جنگ‌های نیابتی، مدل‌های تبیینی است که رویکردهای مختلفی را از رشته روابط بین‌الملل در برمی‌گیرد که به تبیین چرایی ظهور جنگ‌های نیابتی از منظرهای مختلفی پرداخته‌اند.

به این ترتیب پدیده جنگ‌های نیابتی به واسطه تأثیرگذاری در به وجود آمدن مفاهیم متنوع، کنشگران گسترده، سطح تحلیل درهم‌تنیده و روابط پیچیده بین کنشگران و همچنین دیدگاه‌های تبیینی متفاوت بر رشته مطالعاتی روابط بین‌الملل و به طور خاص مطالعات جنگ، نظم و ثبات تأثیر گذاشته و آن را به سمت پیچیدگی سوق داده است.

پی‌نوشت

۱. برای اطلاع بیشتر از مفهوم نیابت به: Mumford, 2013b: 13; Bar-Siman-Tov, 1984: 263, 265, مفهوم حمایت خارجی به Metz, 1989: 270; Salehyan et al., 2011: 709 مفهوم حامی پیرو به Slim, 2014: 65 و مفهوم دولت آماج به Stein, 1980: 484; Fuller, 1991: 60; Stern, 2000: 116 رجوع شود.

۲. یکی از گروه‌های موجود در افغانستان

۳. این برنامه در قالب نرم‌افزار اکسل با عنوان UCDP External Support Dataset تهیه شده و با مراجعه به آدرس اینترنتی زیر قابل دسترسی است: <http://ucdp.uu.se/downloads/>

منابع

سیف‌زاده، سید حسین (۱۳۶۸) نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل، تهران، سفیر.
مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۱) تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، سمت.
مورگنتا، جی. هانس (۱۳۷۵) سیاست میان ملت‌ها: تلاش در راه قدرت و صلح، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
وایت، مارتین (۱۳۸۵) «چرا هیچ‌گونه نظریه بین‌المللی وجود ندارد؟»، در: ماهیت و هدف نظریه روابط بین‌الملل، به کوشش اندرو لینکلینتر، ترجمه لیلا سازگار، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

- Bapat, N. (2006) "State Bargaining with Transnational Terrorist Groups." *International Studies Quarterly*, 50 (1): 213-229.
- Bar-Siman-Tov, Y. (1984) "The Strategy of War by Proxy." *Cooperation and Conflict*, 19 (4): 263-273.
- Bellows, T. (1979) Proxy War in Indochina. *Asian Affairs*, 7 (1):13-30.
- Brewer, C. G. (2011) "Peril by Proxy: Negotiating Conflicts in East Africa." *International Negotiation*, 16 (1): 137-167.
- Byman, D. (2005) *Deadly Connection, States that Sponsor Terrorism*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Byman, D., Chalk, P., Hoffman, B., Rosenau, W., & Brannan, D. (2001) *Trends in Outside Support for Insurgent Movements*. California: Rand Corporation.
- Carey, H. (2012) *Privatizing the Democratic Peace: Policy Dilemmas of NGO Peace-building*. United Kingdom: Palgrave Macmillan.
- Clausen, M. L. (2015) "Understanding the Crisis in Yemen: Evaluating Competing Narratives." *The International Spectator*, 50 (3): 16-29.
- Craig, D. (2010) "State Security Policy and Proxy Wars in Africa." *Strategic Insights*, 9(1): 3-29.
- Croicu, M. C., Höglbladh, S., Pettersson, T., & Themnér, L. (2011) *UCDP External Support Project Primary Warring Party Dataset Codebook*. Department of Peace and Conflict Research, Uppsala University. 1-20.
- De Maio, J. L. (2014) "Plausible Deniability: Proxy Wars in Africa." *Fletcher Sec. Rev.*, 1 (2): 35-40.
- Deutsch, Karl W. (1946) "External Involvement in Internal Wars." In *Internal War: Problems and Approaches*. Edited by Harry Eckstein. New York: Free Press of Glencoe: 100-110.
- Dunér, B. (1981) "Proxy Intervention in Civil Wars." *Journal of Peace Research*, 18 (4):353-361.
- El-Hokayem, E. (2007) "Hizballah and Syria: Outgrowing the Proxy Relationship." *The Washington Quarterly*, 30 (2): 35-52.
- Eriksen, S. S. (2005) "The Congo War and the Prospects for State formation: Rwanda and Uganda Compared." *Third World Quarterly*, 26 (7): 1097-1113.

- Fielden, M., & Goodhand, J. (2001) "Beyond the Taliban? The Afghan Conflict and United Nations Peacemaking." *Conflict, Security & Development*, 1 (03): 5-32.
- Fuller, G. (1991) "Moscow and the Gulf War." *Foreign Affairs*, 70 (3): 55-76.
- George, E. (2005) *The Cuban Intervention in Angola, 1965-1991: from Che Guevara to Cuito Cuanavale*. New York: Frank Cass.
- Groh, T. L. Tyrone, L (2010) *War on the Cheap? Assessing the Costs and Benefits of Proxy War*. Washington, DC.
- Hahn, P. L. (2007) "The Cold War and the Six Day War: US Policy towards the Arab-Israeli Crisis of June 1967." In *The Cold War in the Middle East: Regional Conflict and the Superpowers 1967-73*. Edited by N. J. Ashton, New York: Routledge.
- Heinsch, R. (2015) "Conflict Classification in Ukraine: The Return of the Proxy War." *International Law Studies*, 91 (361): 323-360.
- Hokayem, E. (2014) "Iran, the Gulf States and the Syrian Civil War." *Adelphi Papers*, 54(447-448): 39-70.
- Iqbal, Khalid. (2015) "Yemen Crisis and Pakistan: A Holistic Overview." *Policy Perspectives*, 12 (2): 61-80.
- Jervis, R. (1978) "Cooperation under the Security Dilemma." *World Politics*, 30 (2): 167-214.
- Kalb, M. (2015) *Imperial Gamble: Putin, Ukraine, and the New Cold War*. Washington, D.C.: Brookings Institution Press.
- Kanwal, G. (1999) "Proxy War in Kashmir: Jihad or State Sponsored Terrorism?" *Strategic Analysis*, 23 (1): 55-83.
- Khalilzad, Z. (1995) "Afghanistan in 1994: Civil War and Disintegration." *Asian Survey*, 35 (2): 147-152.
- Khalilzad, Z., & Byman, D. (2000) "Afghanistan: The Consolidation of a Rogue State." *Washington Quarterly*, 23 (1): 65-78.
- Kinsella, D., & Tillema, H. (1995) "Arms and Aggression in the Middle East: Overt Military Interventions, 1948-1991". *The Journal of Conflict Resolution*, 39 (2): 306-329.
- Lister, C. R. (2015) *The Syrian Jihad: Al-Qaeda, the Islamic State and the Evolution of an Insurgency*. New York: Oxford University Press.
- Loveman, C. (2002) "Assessing the Phenomenon of Proxy Intervention." *Conflict, Security & Development* 2 (3): 29-48.
- Lynch III, T. F. (2015) "After ISIS: Fully Reappraising US Policy in Afghanistan." *The Washington Quarterly*, 38 (2): 119-144.
- Maass, C. D. (1999) "The Afghanistan Conflict: External Involvement." *Central Asian Survey*, 18 (1): 65-78.
- Malkasian, C. (2001) *The Korean War*. Oxford: Osprey Publishing.
- Maoz, Z & San- Akca, B. (2012) "Rivalry and State Support of Non- State Armed Groups (NAGs), 1946-2001." *International Studies Quarterly*, 56 (4): 720-734.
- Marshall, A. (2016) "From Civil War to Proxy War: Past History and Current Dilemmas." *Small Wars & Insurgencies*, 27 (2): 183-195.